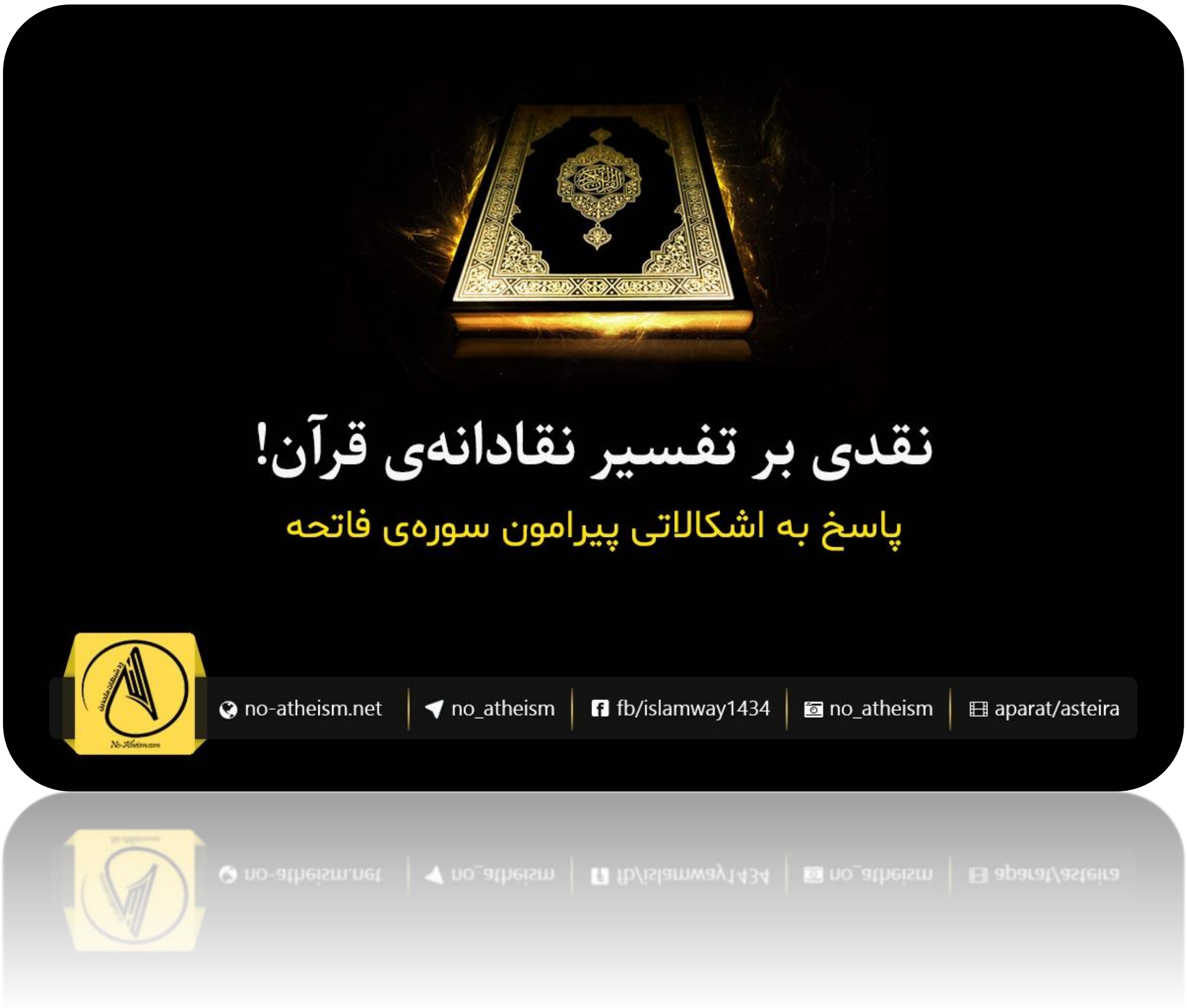
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقدی بر تفسیر نقادانه‌ی قرآن!

پاسخ به اشکالاتی پیرامون سوره‌ی فاتحه

نویسنده: «رد شبهات ملحدین»



پیشگفتار اول

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله کثیرا وصلی الله علی محمد عبده ورسوله خاتم أنبیائه بکرة وأصیلا، أما بعد:

علم تفسیر، علمی گران‌قدر است که علوم دیگر را به کار گرفته و از آن‌ها برای بیان معانی قرآن کریم استفاده می‌کند؛ کسی که زبان قرآن را به خوبی نشناسد و بر آن تسلط نداشته باشد، در فهم درست احکام و حکم قرآن به خطا می‌رود، و آنکه علوم حدیث نداند، در تفسیر قرآن به اخبار موجود در کتب تفسیر، به اشتباه رفته و اخبار ضعیف یا اسرائیلیات را گرفته و اخبار صحیح را ترک می‌کند، و آنکه اصول تفسیر را نشناسد، نمی‌داند که تفسیر قرآن چه قواعدی دارد و آیات را در غیر مرادشان قرار می‌دهد. همچنین آنکه با غرض‌ورزی دست به تفسیر بزند، خود را رسوا کرده و نه تنها از آخرت چیزی حاصل نمی‌کند، مردم نیز از آنچه آورده بهره‌ای نمی‌گیرند! امام سیوطی رحمه الله از قول أبی‌طالب طبری رحمه الله آورده است: «از شروط مفسر آن است که اعتقادات صحیحی داشته و پایبند سنت دین باشد؛ اما آنکه در دینش طعن باشد، حتی در دنیا نیز توقع امانت از او نیست، پس چگونه در دین و خبردادن از اسرار الهی، صاحب امانت خواهد بود و اگر متهم به الحاد باشد، اطمینانی نیست که سعی در فتنه نداشته باشد!»[۱]

مطالبی تحت عنوان «تفسیر نقادانه‌ی قرآن» به دستمان رسید که نویسنده، سخنانی آغشته به جهل، عناد و عداوت را نوشته و به گمان خود در «تفسیر نقادانه‌ی قرآن» کوشش کرده است؛ حال آنکه در تفسیرِ اصولی آیات، سخن جدیدی با خود نداشته و هرچه در آن به حق اصابت کرده، عین سخنان مفسرین اسلام بوده که نقل کرده است، و در آنچه به عنوان نقد مطرح کرده، بخشی بر اساس تقلید از مستشرقان غربی و اسلام‌ستیزان پیش از خود بوده و بخشی هم چیزهاییست که از ناتوانی و بی‌بضاعتی او در این میدان خبر می‌دهند! البته تعجب ما بیش از این نویسندگان ضعیف و مستضعف، از افرادیست که با هیاهوی بسیار، نوشته‌های بی‌قدر و قیمت آن‌ها را نشر داده و مانند این اباطیل را بهانه‌ای برای خارج‌نشدن از ورطه‌ی گمراهی‌های خود قرار داده و با هیچ دلخوشند!

منهج ما در این نوشتار

ابتدا از سوره‌ی «فاتحةالکتاب» مقداری می‌نویسیم تا جایگاه آن برای خوانندگان محترم معلوم شود، سپس آن‌چه که معترض در نقد قرآن کریم ذکر کرده را با حروفش نقل کرده و پس از آن

---

[۱]. الإتقان، جلال‌الدین السیوطي (۹۱۱ هـ)، الهیئة المصریة العامة للکتاب، ج ٤، ص ۲۰۰؛ سخنی که جلال‌الدین سیوطی رحمه الله آورده، سخنی پرمغز و بسیار مفید است و انگار از حال نابغه‌های تحقیق و الحاد در زمان ما خبر می‌دهد!

به پاسخ می‌پردازیم، و سعی بر آن است که علاوه بر ابطال پندارهای خامی که در نوشته‌هایش آمده است، فقر او در عقل و نقل نیز پدیدار گردد، والحمد لله ربّ العالمین.

پیشگفتار دوم

اولین سوره‌ای که در مصحف قرار گرفته، سوره‌ی «فاتحه» است و تسمیه‌ی آن به «فاتحة الکتاب» از سوی پیامبر ﷺ بوده که فرموده‌اند: «لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب»[٢] و سبب این تسمیه را این دانسته‌اند که سور قرآنی و نیز قرائت مسلمانان در نماز با آن آغاز می‌شود.[٣] همچنین در تسمیه‌ی این سوره روایت معتبر دیگری آمده که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «الحمد لله رب العالمين أم القرآن، وأم الكتاب، والسبع المثاني.»[٤]

همچنین در فضل این سوره احادیث صحیح بسیاری آمده است، از جمله آنکه پیامبر ﷺ آن را بزرگترین سوره‌های قرآن دانسته‌اند[٥] و حافظ ابن رجب حنبلی رحمه الله این فضائل را در کتاب خود «تفسیر سورة الفاتحة» گردآوری کرده است.[٦] علمای اسلام اهتمام ویژه‌ای به تفسیر سور قرآنی و خصوصاً سوره‌ی فاتحه داشته‌اند، تا جایی که امام رازی رحمه الله می‌گفته است: «ممکن است که از فوائد و نکات نفیس این سوره، هزاران مسئله را استخراج کرد»[٧] و امام ابن قیم رحمه الله کتابی به نام «مدارج السالکین» تألیف نموده و پس از استنباط نکات مربوط به توحید و معاد، سوی کلام را به جایی برده که این سوره را متضمن رد بر فرقه‌های مبتدعی چون جهمیه، جبریه و جماعات منکر نبوت دانسته و تمام این نکات را تنها «بعضی از مطالبی که این سوره متضمن آن شده»[٨] می‌داند! شیخ ابن عثیمین رحمه الله می‌گوید: «عالمان دین گفته‌اند که این سوره مشتمل بر مجمل معانی توحید، احکام، جزاء، مسیر آدمیان و دیگر مسائل در قرآن کریم است و برای همین است که أم‌القرآن نامیده شده، و مرجع یک چیز، «أم» نامیده می‌شود»[٩] و شیخ سلیمان اللاحم،

---

٢. امام بخاری (٧٥٦) و امام مسلم (٣٩٤) آن را روایت کرده‌اند: «کسی که سوره‌ی فاتحة‌الکتاب را نخواند، نمازش صحیح نیست.»

٣. تفسير سورة الفاتحة، ابن رجب الحنبلي (٧٩٥ هـ)، دار المحدث، ص ٢١

٤. امام أبو داود (١٤٥٧) آن را روایت کرده است: «الحمد لله ربّ العالمین، أم‌القرآن، أم‌الکتاب و السبع المثانی است.»

٥. امام بخاری (٤٤٧٤) آن را روایت کرده‌اند.

٦. تفسیر سورة الفاتحة، ص ٣٥

٧. مفاتيح الغيب، فخر الدين الرازي (٦٠٦ هـ)، دار إحياء التراث العربي، ج ١، ص ٢١

٨. مدارج السالكين، ابن قيم الجوزية (٧٥١ هـ)، دار الكتاب العربي، ج ١، ص ٣٠

٩. تفسير العثيمين: الفاتحة والبقرة، محمد بن صالح العثيمين (١٤٢١ هـ)، دار ابن الجوزي، ص ج ١، ص ٣

شصت و شش مسئله را از سوره‌ی فاتحه جمع‌آوری کرده است![١٠] همچنین با رجوع به هدیةالعارفین اسماعیل پاشا و کشف‌الظنون حاجی‌خلیفه، می‌توان ده‌ها کتاب یافت که به طور مستقل، به تفسیر این سوره و بیان نکات آن پرداخته‌اند، پس برای معاندین زمان ما که در مقدمات گم شده و حیران می‌مانند، چه چیزی باقی مانده تا به میدان آورده و با هیاهو آن را فریاد بزنند؟!

پس از این دو مقدمه‌ی کوتاه که می‌توان هر کدام را به کتابی رساند، به اعتراضات سست آن مدعی می‌پردازیم.

نقدی بر تفسیر نقادانه‌ی قرآن

"یکی از ایرادات اساسی بر قرآن این است که سوره های قرآن به ترتیب نزول مرتب نشده‌اند و حتی دسته بندی موضوعی نداشته و مرتب و منظم و دارای انسجام مشخص نیز نیستند."

شکی نیست که مرتب‌کردن قرآن کریم بر اساس نزول، موجب انسجام نخواهد شد؛ قرآن کریم در طول بیست و سه سال نازل شد، بعضی از آیات ابتدایی بودند و بعضی سببی بوده و پس از وقوع حوادث خاصی نازل شدند و معلوم است که این حوادث به ترتیب زمان، از نظر موضوعی مرتبط نبوده‌اند، پس اگر قرآن بر ترتیب نزول مرتب می‌شد، سبب نمی‌شد که آیات موجود در مصحف نسبت به امروز، منسجم‌تر باشد! همچنین این خود از محاسن قرآن کریم است که هر خواننده‌ای مصحف را گشوده و از جایی شروع به خواندن کند، کلیت دعوت قرآن را یافته و بهره‌ای از آن می‌گیرد، اما اگر بر اساس موضوعاتی مرتب شده بود، این‌گونه نمی‌شد و چه بسا مصحف را می‌گشود و در جایی هیچ اثری از دعوت به توحید و معاد که دو اصل بسیار مهم هستند، نمی‌دید!

معترض گمان کرده که یک کتاب آسمانی، باید مانند یک دانشنامه باشد و خواننده به ماده‌های آن مراجعه کند، درحالیکه چنین خاصیتی برای کسی که حافظ قرآن نیست و قصد تحقیق در موضوع مشخصی از قرآن را دارد مفید است، نه برای عموم مردم که مقاصد دیگری دارند! لازم به ذکر است که مقصد مورد ذکر مهیا شده است و امروزه کتاب‌هایی تحت عنوان «تفسیر موضوعی» تألیف شده‌اند که اهل تحقیق می‌توانند به این گونه کتاب‌ها مراجعه کنند، اما حساب کتاب آسمانی و ترتیب آن از چنین مقصدی جداست! همچنین باید توجه داشت که هدف قرآن کریم آن نبوده که تنها برای حوادث مشخصی، احکامی نازل کند و دلالت آیات مختص

---

١٠. اللباب في تفسير الاستعاذة والبسملة وفاتحة الكتاب، سليمان اللاحم، دار المسلم، ص ٣٤٤

این حوادث باشند، بلکه در مواقفی تطبیقی نازل شده تا برای هر زمان و مکانی صلاحیت داشته باشند.[۱۱]

"در تورات شما با یک‌کتاب منسجم روبرو هستید که از سفر پیدایش شروع میشود به سفر خروج ، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثنیه میرسد. در واقع کل کتاب از یک انسجام موضوعی برخوردار است، ولی در قرآن چنین مطلبی مشاهده نمیشود. بلکه سوره های مکی و مدنی در لابه لای هم و بدون ترتیب نزول و موضوع جاگیر شده اند. در هر سوره نیز آیات انسجام مشخصی ندارند و بعضاً از شاخه ای به شاخه دیگر انتقال می‌یابد."

درباره‌ی انسجام آیات قرآن کریم به آنچه در آن کفایت باشد پاسخ دادیم و نیازی به تکرار گفته شد نیست، اما آن‌چه جناب استاد (!) گفته‌اند، یک اشکال درست یا ایرادی منطقی نیست، بلکه ناشی از بی‌اطلاعی است که از او جدا نشده و در هر چه سخن بگوید، با او همراه می‌شود!

برای مثال او می‌گوید که بعضاً در قرآن کریم از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر انتقال صورت گرفته است، و معلوم نیست که اگر در جایی بیش از یک موضوع هدفِ سخن قرار بگیرد، چه باید کرد؟ آیا مدعی به خواندن نام‌های این پنج سفر اکتفا ورزیده، یا آنکه محتوا را هم خوانده تا بداند در آن‌جا هم همین است که به آن اشکال گرفته است؟! برای نمونه به سفر لاویان رجوع کردیم و دیدیم در جایی از لعن پدر و مادر نهی شده و عقوبتی برایش تعیین شده، و در شماره‌ی بعد از زنا نهی شده است[۱۲] و این دو، موضوع جدایی دارند، پس چگونه توقع دارند که در کلام متکلم چندین موضوع بیاید، و در عین حال انتقالی صورت نگیرد، آیا به دنبال محال می‌گردند؟! کسی که در مقام موعظه باشد، موضوعات مختلفی را در کلام خود می‌گنجاند و نمی‌گوید: برای رعایت انسجامی که عقول فاسد ملحدین اقتضا کرده، من یک اندرز می‌دهم و اندرز بعدی را در جلسه‌ای دیگر می‌گویم!

معترض از «انجیل‌ها» نیز نام برده و گویا در اینجا هم به اسم اکتفا کرده و محتویات را نخوانده ترک کرده است، زیرا در آن‌جا هم انسجامی که درخواست کرده، موجود نیست؛ اناجیل هیچ‌کدام کتابی «الهی» نیستند، بلکه نوشته‌ی دست بشر هستند و گزارشات خود را از وقائعی -به راست یا دروغ- نوشته‌اند[۱۳]، و معلوم است که مقام حکایت از هدفی که خداوند از نازل‌کردن قرآن داشته، متفاوت است و از این جهت نمی‌توان قرآن کریم را با اناجیل نصرانیان مقایسه کرد، زیرا

---

۱۱. بنابراین خصوص سبب اگر عینی باشد، آیه را تخصیص نمی‌دهد.
۱۲. سفر لاویان، فصل بیستم، شماره‌های نهم و دهم
۱۳. نصرانیان هم معترفند که مسیح علیه السلام هرگز کتابی ننوشته، و این چهار کتاب، اثر صاحبان آن‌ها یعنی متی، مرقس، لوقا و یوحنا هستند که هر کدام با انگیزه‌های متفاوتی دست به نوشتن این کتب زده‌اند و بر شرح اتفاقات اواخر حیات مسیح آن هم به طور ناقص تمرکز کرده‌اند!

مقصود حکایت از وقایع زندگی پیامبر ﷺ نیست و اگر معترض به دنبال چنین چیزی است، باید به کتب سیره مراجعه کند تا مشابه اناجیل نصاری را از نظر شیوه‌ی گزارش -و نه وجوه دیگر- ببیند! اما اگر به دنبال دسته‌بندی موضوعی باشیم، چنین چیزی در این اناجیل هم وجود ندارد و این‌گونه نیست که اگر کسی به دنبال آیاتی پیرامون صدق یا ایمان باشد، تمام آن‌ها را در یک جا بیابد، بلکه در تمام کتاب پراکنده هستند، و جالب است که نصرانیان هم مدعی چنین چیزی نشده‌اند؛ دیوید پاوسن درباره‌ی کتاب مقدس (عهد قدیم و جدید) می‌نویسد: «خدا نه چنین صلاح دانست که متونی گزیده و مختصر همراه با شماره فصل و آیه به ما عطا فرماید، و نه اینکه کتاب‌هایی تدارک ببیند که حسب آموزه طبقه‌بندی و مرتب شده باشند»[١٤]، پس ملحدین مهربان‌تر از مادر شده و چیزی برای کتاب مقدس نصرانیان ادعا می‌کنند که خودشان هم با وجود حب نصرت دین، ادعا نکرده‌اند!!

"البته به زعم نگارنده این متن، قرآن که در زمان محمد مرتب نشده بود، بعد از او توسط مسلمانانی مرتب شد که در زمینه کتابنویسی و کتاب نگاری دارای تبحر نبودند و سابقه‌ای نیز همانند عبریان در حفظ متون نزد اعراب که اصولا از طریق روایات و نقلهای سینه به سینه و شفاهی دارای تبحر بودند، موجود نبود."

در ابتدای این نوشتار، دو حدیث صحیح را ذکر کردیم که نشان می‌دهند سوره‌ی فاتحه در زمان حیات پیامبر ﷺ به عنوان یک سوره‌ی مشخص موجود بوده و مسلمانان نماز را با آن آغاز می‌کرده‌اند و همین موجودیت سوره‌ی فاتحه بر بطلان ادعای معترض کفایت می‌کند، اما علاوه بر آن می‌گوییم:

در روایتی صحیح آمده که عثمان بن عفان رضي الله عنه فرموده‌اند: «لا أغير شيئا منه من مكانه»[١٥] و این روایت دلالت واضح بر این دارد که آیات به طور مرتب در مصاحف قرار می‌گرفته، و همچنین پیامبر ﷺ به اصحاب خود می‌فرموده‌اند که این آیات را در سوره‌ی فلان قرار دهید[١٦] و احادیث معتبری در تسمیه‌ی بسیاری از سور قرآنی وجود دارد، و در حدیث صحیح نیز آمده است: «إن جبريل كان يعارضني القرآن كل سنة مرة، وإنه عارضني العام مرتين»[١٧]، پس چگونه کسی می‌تواند آیات قرآن کریم را پراکنده بداند و خیال کند که سوره‌ها بعدها توسط مسلمانان ایجاد، و آیات به طور اجتهادی در این سور قرار داده شده‌اند؟! همچنین از آیه‌ی ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ

---

١٤. رمزگشایی کتاب مقدس، دیوید پاوسن، ترجمه‌ی رامین بسطامی، ص ١٦

١٥. امام بخاری (٤٥٣٠) آن را روایت کرده است: «چیزی از آن را از جای خود تغییر نمی‌دهم.»

١٦. البرهان في علوم القرآن، بدر الدين الزركشي (٧٩٤ هـ)، دار إحياء التراث العربي، ج ١، ص ٢٣٢

١٧. امام بخاری (٣٦٢٤) و امام مسلم (٢٤٥٠) آن را روایت کرده‌اند: «جبرئیل در هر سال، یک‌بار قرآن را بر من عرضه می‌کرد، و آن را امسال دوبار بر من عرضه کرد.»

مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ﴾ [۱۸] تجاهل ورزیده که در تحدی، سوره‌ای مانند سور قرآنی طلب شده است! اگر بعدها این سور به وجود آمده‌اند، این آیه از کدام سور سخن می‌گوید؟!

"از سویی دیگر اگر بخواهیم هدف الله را از فرستادن قرآن ، فهم این کتاب بدانیم، اولین و مهمترین راه ، نگارش متن و تنظیم آن بنحوی است که بتواند انسجام قابل قبولی داشته باشد که باصطلاح شخص در انبار کاه بدنبال سوزن نباشد."

درباره‌ی انسجام قرآن به اندازه‌ی کافی سخن گفتیم، و در این‌جا می‌پرسیم که تفاوت قرآن با معاجم لغت یا دایرةالمعارف‌ها در چیست؟ غالب مردم یک فرهنگ لغت را از ابتداء تا انتهاء نمی‌خوانند و فایده‌ای هم در چنین کاری نمی‌بینند، زیرا از تمام آن فرهنگ لغت، به دنبال واژه‌های مشخصی هستند و به سایر واژگان که با آن برخوردی ندارند، کاری ندارند و از آن‌ها چشم پوشی می‌کنند! اما قرآن کریم همان‌گونه که معترض ذکر کرده، برای هدایت بشر فرستاده شده و مسلمانان موظف هستند که به تمامی آیات قرآن کریم و احکامش ایمان آورده و بدان عمل کنند، و این‌گونه نیست که کسی در قرآن، تنها به دنبال موارد خاصی باشد و از دیگر آیات غافل شود! از طرفی دیگر، مفسرین کتاب مقدس -که این نابغه‌ی تحقیق آن را نخوانده ستوده است- گفته‌اند: «دست‌کم، سالی یک‌بار کل عهد عتیق را بخوانید»[۱۹] و این نشان می‌دهد که نصرانیان هم کتاب‌شان را یک فرهنگ لغت یا دانشنامه نمی‌دانند که دسته‌بندی موضوعی شود[۲۰] و مخاطب تنها به یک موضوع آن مراجعه کند، بلکه باید تمام کتاب را بخواند تا آن را بفهمد، بشناسد و به آن عمل کند!

"نکته مهم‌تر اینکه در مورد سوره فاتحه گفته شده است، این سوره دوبار نازل شده است، یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه، اما سبب آن مشخص نیست که چرا یک سوره دوبار نازل شود."

چنین گفته است، و از آن نتیجه گرفته که چنین کاری بی‌فایده است و توجیه عقلی ندارد، و می‌گوئیم: اینکه سبب آن مشخص نباشد، دلیل بر آن نیست که سببی نداشته باشد، زیرا معلوم و معقول است که از عدم علم ما به سبب یک چیز، بی‌سبب‌بودنش فهمیده نمی‌شود و چه مانعی دارد که نزول دوباره‌ی بعضی از آیات و سور بنابر اسبابی باشد که ما آن‌ها را ندانیم؟ پس سخنی که معترض با خود آورده یک اشکال عاقلانه نیست، بلکه جدالی ناموفق با عقل است!

---

۱۸. البقرة، آیه‌ی ۲۳: «و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شك دارید، پس -اگر راست می‌گویید- سوره‌ای مانند آن بیاورید.»

۱۹. تفسیر عهد جدید، جان مک آرتور، ص ۳۱

۲۰. پیش‌تر سخن دیوید پاوسن را آوردیم که کتاب مقدس نیز دسته‌بندی موضوعی ندارد!

سپس جناب استاد (!) از میدان خارج شده و طرح اشکالات متفرقه پرداخته است: *"اللّٰه در آیه ۶ سوره هود اشاره کرده است (هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر روزیش بر عهده خداست- و ما دابّه فی الارض الا علَی اللّٰه رزقُها) در حالیکه ما میبینیم بسیاری از موجودات و حتی انسانها، سالهاست که از گرسنگی به سبب خشکسالی و بدون آب و غذا میمیرند."*

آیه بر ظاهرش بوده و یک اصل است، اما قحطی، فقر و مانند این امور، عارضی هستند و منافاتی با اصل ندارند. همچنین باید توجه داشت که رزق به مقتضای سنت خداوند متعال در هستی، تابع اصل ارتباط اسباب به مسببات بوده و دست‌یافتن به رزق به تلاش انسان مرتبط است و اگر کسی خود را در اتاقی حبس کند و بگوید باید غذایم در این اتاق برسد، معلوم است که خلاف سیره‌ی عقلاء عمل کرده، نه این‌که با قرآن کریم معارضه کرده باشد و کسی نمی‌تواند چنین چیزی را دلیلی برای طعن به قرآن کریم قرار دهد، زیرا مقصود خداوند این نبوده و فرد اشکال‌کننده به چیزی غیر از قرآن اشکال کرده است!

"نکته ای غامض در جمع کلمه عالمین وجود دارد و آن اینکه بر اساس قواعد دستور زبان عربی جمع با (ین) برای جمع‌بستن موجوداتی که دارای عقل هستند بکار میرود، و شامل تمام موجودات نمیشود. در حالیکه در این کلمه با آوردن الف و لام تمام عوالم را شامل شده و جمادات را نیز مشمول میشود."

برای آنکه می‌داند و در آنچه نمی‌داند، نمی‌نویسد، هیچ غموضی در این مطلب نیست و آنکه ندانسته، باید پیش از نوشتن تفسیر نقادانه (!) می‌پرسید و سؤال می‌کرد تا عِرض خود نبرده و زحمت ما هم ندهد! کلمه‌ی «عالمین» همانطور که در الفیه ابن مالک آمده است، در اصل از جمع مذکر سالم نیست، بلکه از ملحقات آن است[۲۱]، همانطور که «سنین»، «عشرین»، «عضین» و... ملحق به جمع مذکر سالم هستند و کسی اشکال نمی‌کند که این‌ها مگر دارای عقل هستند که با (ین) جمع بسته شده‌اند![۲۲] همچنین جواب‌های دیگری نیز در این مقام داده شده که برای طولانی‌نشدن این نوشتار، به همین یک مورد اکتفا کرده و سایر جواب‌ها را ذکر نمی‌کنیم، واللّٰه الموفق.

"سیاستمداری را موفق میدانیم که در امور مربوط به کشور و حکومت به بهترین وجهی رفتار نموده باشد و کارنامه موفقی را ارائه دهد... پیروزی و موفقیت او در تدبیر وپروراندن و موفقیت چگونه بوده است؟ اللّٰه که خود را بخاطر تدبیر امور عالمیان و پروراندن آنها مستحق همه

---

۲۱. شرح ابن عقیل، ابن عقیل الهمداني (٧٦٩ هـ)، دار التراث، ج ١، ص ٦٣

۲۲. در حقیقت جناب استاد همانطور که فهمیدیم و بیشتر خواهیم فهمید، هیچ چیز از زبان عرب و قواعد آن نمی‌داند و در اینجا به جای آنکه حداقل بگوید از جمع مذکر سالم است، می‌گوید با «ین» جمع بسته شده، زیرا از حالت رفع در جمع مذکر سالم اطلاع ندارد که با واو است و با یاء نیست!

ستایشها دانسته است، در آیه ۱۳ سوره سجده میگوید: و اگر میخواستیم حتما به هر کسی هدایتش را میدادیم، لیکن سخن من محقق گردیده که جهنم را از جنیان و آدمیان پُر خواهم کرد."

قیاس مع‌الفارق است؛ سیاست‌مداری که موجب نابودی حکومتی شود و اوضاع کشوری را آشفته کند، در قدرت و توانایی‌اش متهم شده و او را فردی عاجز می‌دانند که نتوانسته امور را آنطور که خواسته شده، اصلاح سازد، اما خداوند متعال خود نخواسته که تمام مردم را به طریق تکوینی هدایت کند، بلکه اختیار را به ما داده و ما را مکلف گردانده است تا حساب هرکسی بر اساس اعمال‌اش باشد و برای آن پاداش یا عذاب داده شود!

معلوم است که خداوند، ملائکه را معصوم خلق کرده[۲۳] و همین مثال برای اثبات قادربودن خداوند بر چنین امری کفایت می‌کند، پس هدفی که شبهه‌ی معترض دنبال کرده، در اینجا خنثی می‌گردد. اما هدایت توفیق خداوند، برای کسانی است که اهلیت آن را داشته باشند، همان‌گونه که فرموده است: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾[۲۴] و امام ابن کثیر در تفسیر این آیه فرموده است: «یعنی خداوند به آن‌کس که سزاوار هدایت باشد، داناتر است»[۲۵]، بنابراین خداوند خود نخواسته که مردم به صورت ذاتی هدایت‌یافته باشند و آنان را تکلیف بخشیده است. این معنای زیبایی است که بسیاری از سیه‌دلان آن را در نمی‌یابند و از روی جهل و نادانی، آن را حمل بر نقص می‌کنند، حال آنکه خداوند از هر نقصی منزه است و به هر چیزی تواناست، ملائکه را عصمت بخشیده، و بشر را آزمایش می‌کند و سپس در دارِ حساب، عادلانه میان نیکوکار و بدکار جدایی می‌افکند.

"اصولا مالک یا صاحب برای روز، فاقد زیبایی و درستی محتوا است. برای همین بسیاری از قاریان و مفسرین بجای کلمه «مالک» ، قرائت «مَلک» بمعنی پادشاه، حاکم و داور را پذیرفته تر می‌دانند و این لفظ را بیشتر متناسب روز داوری و اعطای مجازات و پاداش می‌دانند، زیرا روز داوری، بجای اینکه نیاز به مالک داشته باشد نیاز به حاکم ، پادشاه، داور و قاضی دارد."

هر دو قرائت متواتر و ثابت بوده و جای انکار ندارند[۲۶]، اما اشکال معترض به قرائت اول جای انکار بسیاری دارد که می‌توان از وجوه متعدد در آن نگریست و بر حال معترض گریست:

---

۲۳. الشفا بتعریف حقوق المصطفی، القاضي عیاض (٥٤٤ هـ)، دار الفکر، ج ۲، ص ٥٠٩

۲٤. القصص، آیه‌ی ٥٦: «تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت کنی، ولی این تنها خداست که هرکه را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید، و بهتر می‌داند که چه افرادی راهیابند.»

۲٥. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر الدمشقي (۷۷٤ هـ)، دار الکتب العلمیة، ج ٦، ص ۲۲۱

۲٦. همان، ج ۱، ص ۱۳۳

در حقیقت منافاتی بین این دو قرائت وجود ندارد و خداوند، هم ملک و هم مالک است، و در معنای قرائت دوم در قرآن کریم آمده است: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾[۲۷] و آمده است: ﴿لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾[۲۸] و از ابن عباس در تفسیر قرائت دوم نقل شده که فرمود: «هیچ‌کس در آن روز با خداوند صاحب حکم نیست.»[۲۹]

همانطور که شیخ شعراوی ﷫ گفته است، «مالک یک چیز، کسی است که به تنهایی در آن تصرف می‌کند»[۳۰] و این معنا از آیات و احادیث ثابت است و مختص قرائت «مالک» نیست، و علامه ابن عثیمین ﷫ میان دو قرائت را جمع کرده و می‌فرماید: «بعضی از مردم پادشاهی دارند، اما مالک نیستند، یعنی به عبارتی دیگر اسماً پادشاه نامیده می‌شوند درحالیکه در امور تدبیر [و تصرفی] ندارند، و همچنین عامه‌ی مردم مالک چیزهایی هستند، اما پادشاهی ندارند، اما پروردگار عز وجل هم مالک و هم ملک است!»[۳۱]، پس خداوند در روز قیامت ملک و مالک است و اعتراض وارده، ناشی از عدم دقت در آیات می‌باشد.

"این آیه با آیات قبل تفاوت گوینده و مخاطب دارد. در آیات قبل این الله بوده است که خود را شناختگری می‌کرده است. اما از این آیه به بعد با گفتار گویندگانی غیر از الله مواجه هستیم که الله را مخاطب خود قرار داده اند. دلیل این امر مشخص نیست، اما همین مطلب سبب شده است مفسرین قرآن در یک سردرگمی فرو روند."

این مسئله چیزی نیست که مفسرین قرآن کریم را در سردرگمی فرو برد، زیرا آن‌کس که شایسته‌ی اسم «مفسر» باشد، با ادبیات عرب آشناست و «التفات»[۳۲] که از ابواب بلاغت به شمار می‌رود را به نیکی می‌شناسد، و حاشا که اهل تفسیر مانند معترض، قرآن کریم را با جهل تفسیر کنند! در سوره‌ی فاتحه نیز «التفات» به کار رفته و اسلوب کلام از غیبت به خطاب درآمده، همانطور که در جاهای بسیاری از قرآن، انواع مختلفی از التفات به کار رفته است و دانشمندان برای آن فوائد معنایی بسیاری برشمرده‌اند[۳۳]، و در شعری از امرئ‌القیس نیز آمده است:

تطاول ليلك بالأثمد ونام الخلي، ولم ترقد

---

۲۷. الانفطار، آیه‌ی ۱۹: «روزی که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد؛ و در آن روز، فرمان از آنِ خداست.»

۲۸. النبأ، آیه‌ی ۳۸: «و سخن نگویند، مگر کسی که [خدای] رحمان به او رخصت دهد، و سخن راست گوید.»

۲۹. تفسیر ابن أبي حاتم، أبو حاتم الرازي (۳۲۷ هـ)، مكتبة نزار مصطفى الباز، ج ۱، ص ۲۹

۳۰. تفسیر الشعراوي، محمد متولي الشعراوي (۱٤۱۸ هـ)، ج ۱، ص ٦۸

۳۱. تفسیر جزء عم، محمد بن صالح العثيمين (۱٤۲۱ هـ)، دار الثريا، ص ۱٦

۳۲. التفات را تحویل اسلوب کلام از وجهی به وجه دیگر تعریف کرده‌اند. (البرهان في علوم القرآن، ج ۳، ص ۳۱٤؛ الإتقان، ج ۳، ص ۲۸۹)

۳۳. البرهان في علوم القرآن، ج ۳، ص ۳۱۵؛ الإتقان، ج ۳، ص ۲۹۰؛ أصول في التفسير، محمد بن صالح العثيمين (۱٤۲۱ هـ)، المكتبة الإسلامية، ص ٦۰

وبات وباتت له ليلة — كليلة ذي العائر الأرمد
وذلك من نبأ جاءني — وخبرته عن أبي الأسود[٣٤]

همان‌گونه که نویری ﷫ اشاره کرده، امرئ القیس سه التفات را در این سه بیت متوالی جمع کرده است![٣٥] پس چنین چیزی در ادبیات عرب، معضلی نیست که اصحاب این فنون را در سردرگمی (!) فرو برد، بلکه از زیبایی‌های کلام است و بنگرید که چگونه معاندین، جای اسباب مدح را با اسباب ذم عوض کرده‌اند!

"ترکیب کلمات (ایاک نعبد) با توجه به اینکه پیروان قرآن آنرا در حد اعلی درجه اش بلیغ می‌دانند ، چندان بلیغ نیست. حتی خواجه عبداللّه انصاری نیز بدرستی در تفسیر کشف الاسرار خود آورده که: ایاک نعبدک از ایاک نعبد موجزتر و بلیغ تر (!!!) است."

اولاً. تفسیر «کشف‌الأسرار» اثر خواجه عبدالله انصاری هروی ﷫ (٤٨١ هـ) نیست، بلکه اثر أبی‌الفضل میبدی ﷫ است و خود در مقدمه‌ی کتاب گفته است: «من کتاب شیخ‌الاسلام و یگانه‌ی زمان، ابی‌اسماعیل عبد اللّه بن محمد بن علی انصاری قدس اللّه روحه در تفسیر قرآن را مطالعه کردم...»[٣٦] و معلوم است که اگر مؤلف خود شیخ‌الاسلام هروی باشد، چنین نمی‌گوید! همچنین در ادامه تصریح می‌کند که نوشتن کتاب در سال ٥٢٠ آغاز شده و با این حساب ٣٩ سال از وفات خواجه عبد اللّه می‌گذرد، پس چگونه ممکن است که کتاب به ایشان نسبت داده شود؟! در نتیجه همانطور که دکتر رضا انزابی‌نژاد گفته است، «یک نگاه گذرا به همان صفحه‌ی اول کتاب» برای شناختن مؤلف کافی است![٣٧]

ثانیاً. معترض در نقل کلام میبدی، دست به تدلیس زده و اگر قصد توجیه و عذرتراشی داشته باشیم، باید او را جاهلی جلوه دهیم که کلام را می‌خواند و نمی‌فهمد، و هر دو تلخ است! در کشف‌الأسرار آمده است: «اگر کسی گوید چه حکمت را ایاک در پیش کلمه نهاد و نعبدک نگفت با آن که لفظ نعبدک موجزتر است و معنی هم چنان میدهد؟ جواب آنست که این از اللّه، بنده

---

٣٤. دیوان امرئ القیس، امرؤ القیس (٥٤٥ م)، دار المعرفة، ص ٨٧: «شب تو به درازا کشید، او مطمئن و آسوده‌خاطر خوابید، اما تو نخوابیدی! شب او بسیار سخت گذشت، چون شب شخصی که چیزی در چشمش فرو رفته، و چشم درد، خواب را از او گرفته باشد! و این بی‌خوابی بخاطر خبری است که به من رسیده و به او از أبی‌أسود خبر داده‌ام!»

٣٥. نهاية الأرب في فنون الأدب، أحمد بن عبد الوهاب النويري (٧٣٣ هـ)، دار الكتب والوثائق القومية، ج ٧، ص ١١٧

٣٦. کشف الأسرار وعدة الأبرار، رشید الدین میبدی، انتشارات امیر کبیر، ج ١، ص ١

٣٧. نواخوان بزم صاحب‌دلان- گزیده‌ی کشف‌الأسرار، رضا انزابی‌نژاد، جامی، ص ١٠

را تنبیه است تا بهیچ چیز بر الله پیشی نکند و نظر که کند از الله بخود کند نه از خود بالله، از الله بعبادت خود نگرد نه از عبادت خود بالله.»[۳۸] و در اینجا چند ملاحظه لازم است:

۱. میبدی اشکالی را مطرح کرده و پس از آن پاسخی داده است، اما معترض محقق‌نما به نقل اشکال پرداخته و از آوردن پاسخی که اصل سخن است، صرف نظر کرده است!
۲. حتی در اشکال نقل‌شده هم عبارت «بلیغ‌تر» نیامده و این را معترض از پیش خود اضافه کرده است!
۳. معترض می‌گوید که «إياك نعبدك» (!) موجزتر از ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ است[۳۹] و این یک مورد را نمی‌توان تدلیس دانست، و اعتقاد نویسنده (رد شبهات ملحدین) بر این است که او در این موضع، جهل و تدلیس را به طور یکسان جمع کرده است! در حقیقت میبدی اشکالی نقل کرده است: چرا خداوند به‌جای «نعبدك»، «اياک در پیش کلمه نهاد» و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ آورد؟ واضح است که چنین تقدیمی، افاده‌ی حصر و اختصاص می‌کند، به این معنا که «تنها تو را می‌پرستیم، و تنها از تو یاری می‌جوییم»، اما معنای «نعبدك ونستعينك» این است که «تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوییم» و تفاوت میان این دو بسیار آشکار است؛ مشرکین با معنای دوم مشکلی نداشته‌اند و منکر عبادت الله نبوده‌اند، اما معنای اول که در سوره‌ی فاتحه آمده است، با شرک آن‌ها در تضاد است. لازم به ذکر است که عبارت «إياك نعبدك» که جناب معترض با خود آورده، دلالت بر این دارد که هیچ چیز از زبان عربی نمی‌داند، زیرا چنین عبارتی از اصل اشتباه است، چه رسد به این‌که از آیه‌ی قرآنی بلیغ‌تر باشد! آنکه تا این اندازه به ادبیات عرب جاهل است، چه حقی دارد که از بلاغت قرآن کریم -که یکه‌تازان ادبیات از چشمه‌ی بی‌کران آن جز جرعه‌ای ننوشیده‌اند- خرده‌گیری کند؟!

"این آیه نشان می دهد یک مسلمان خود را در راه راست نمیپندارد، لذا روزانه، چندین مرتبه از خدایش می خواهد او را به راه راست هدایت کند. این اشکال اساسی، از دید برخی مفسرین پنهان نمانده، لذا سعی داشته اند آنرا بنحوی توجیه و تفسیر نمایند تا شاید این اشکالات کمتر به چشم آید... درخواست روزانه و ده باره ی مسلمین از الله که آنها را هدایت کند نوعی تحصیل حاصل است و عقلا قبیح است."

امام ابن جوزی رحمه الله در تفسیر خود، چهار قول عمده را در بیان معنای «صراط مستقیم» ذکر کرده است: «یکی آنکه [صراط]، کتاب خداست که آن را علی رضي الله عنه از پیامبر صلى الله عليه وسلم روایت کرده است و دوم آنکه [صراط] دین اسلام است همانطور ابن مسعود، ابن عباس رضي الله عنهما، حسن [بصری] رحمه الله،

---

۳۸. کشف الاسرار وعدة الأبرار، ص ۳۵
۳۹. حیران ماندیم که چگونه موجزتر است؟! مصیبت است که هر بی‌مایه‌ای به خود اجازه می‌دهد در این امور سخن بگوید!

أبو العالیه ﷺ گفته‌اند و سوم آن‌که صراط، راهیست که بنده را به سوی دین خداوند رهنمود می‌سازد و چهارم آنکه مقصود مسیر بهشت است.»[٤٠]

آشکار است که این معانی منافاتی با هم ندارند و همگی در یک جهت هستند؛ کتاب خدا، کتاب هدایت است و به اسلام دعوت می‌کند و انسان با رعایت دستورات آن، مورد رحمت خداوند قرار گرفته و خداوند او را به بهشت خود داخل می‌کند. بنابراین این چهار قول که از سلف نقل شده، اختلاف تضاد به شمار نمی‌آید، و شیخ‌الاسلام ﷺ در این باره می‌فرماید: «غالب آنچه از اختلاف سلف [در تفسیر] به صحت رسیده است، نه به اختلاف تضاد، بلکه به اختلاف تنوع بازمی‌گردد»[٤١] و نیز درباره‌ی آنچه در بحث آن هستیم فرموده است: «برخی گفته‌اند که صراط مستقیم، قرآن، یعنی پیروی از آن است، و برخی گفته‌اند که آن اسلام است، و این دو قول متفق هستند، زیرا دین اسلام همان اتباع و پیروی از قرآن است و هر کدام از آن‌ها به یکی از اوصاف اشاره کرده است. همچنین لفظ «صراط» وصف سومی را می‌آورد، و نیز سخن آنکه صراط را سنت و جماعت دانسته، و سخن کسی که آن را به مسیر بندگی تفسیر کرده، و سخن کسی دیگر که آن را اطاعت از خداوند و پیامبر می‌داند؛ تمامی اینان با اینکه هر کدام صفتی را گرفته‌اند، به یک ذات واحد اشاره کرده‌اند.»[٤٢]

اما شبهه‌ای که معترض ذکر کرده، چیز جدیدی نیست تا به پاس ابداعش، مدالی بر گردنش آویخته شود، بلکه شبهه‌ای قدیم است که اهل علم در کتاب‌های خود ذکر کرده و به آن پاسخ داده‌اند. برای مثال فخرالدین رازی ﷺ جواب‌های متعددی آورده که این یکی از آن‌هاست: «در هر خُلُقی دو طرف تفریط و افراط وجود دارد که هر دو ناپسند هستند، اما حق در اعتدال است؛ همانطور که خداوند فرموده است: {وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً} و این وسطیت همان عدل و صواب است؛ بنابراین مؤمن وقتی خداوند را با دلیل شناخت، مؤمنی مهتدی می‌گردد، اما بعد از رسیدن به این حالت، باید خط وسط میان افراط و تفریط را هم بشناسد و از خداوند بخواهد که او را به راه وسط بین افراط و تفریط در تمام اخلاق و اعمال هدایت کند.»[٤٣] و از نص قرآن معلوم است که هدایت نیز مانند ایمان یک مفهوم مطلق و یک مفهوم نسبی دارد؛ هر مسلمانی به اعتبار اول، مؤمن است و مطلق ایمان را داراست، اما همه‌ی مسلمانان در ایمان برابر نیستند، بلکه به اندازه‌ی طاعت و معصیت، به ایمان‌شان افزوده شده و یا کم می‌شود، و خداوند متعال

---

٤٠. زاد المسير، أبو الفرج ابن الجوزي (٥٩٧ هـ)، دار الكتاب العربي، ج ١، ص ٢١
٤١. مقدمة في أصول التفسير، تقي‌الدين الحراني (٧٢٨ هـ)، دار مكتبة الحياة، ص ١١
٤٢. همان، ص ١٤
٤٣. مفاتيح الغيب، ج ١، ص ٢١٨

فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾[٤٤] و نیز فرموده است: ﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا﴾[٤٥] و با این تفاصیل در می‌یابیم که اشکال مطرح شده سست‌تر از آن است که معترض بنابر عادت خود، مفسرین را درمانده و یا حیران نشان داده و صحنه‌ای خیالی از ناتوانی آنان در حل این شبهات ترسیم کند!!

"مطلب اولی که باید مورد دقت نظر قرار گیرد این است که منظور از نعمت یافتگان، مورد خشم قرار گرفتگان ، و گمراهان مشخص نیستند. از همین روست که مفسرین سعی نموده اند از ظن خود یار این کلمات شوند و مواردی را ذکر کنند."

اگرچه مراد از «نعمت‌یافتگان» در این سوره مشخص نشده، اما در جایی دیگر بیان شده است: ﴿وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾[٤٦] و بسیاری از اهل علم برای تفسیر قرآن به قرآن، این آیه را مثال آورده‌اند.[٤٧] اما تفسیر ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿الضَّالِّينَ﴾ به یهود و نصاری همانطور که معترض خود ذکر کرده، شاهد قرآنی دارد، ولی تنها دلیل برای تفسیر این دو به یهود و نصاری آن آیات نیستند تا این را از گمانه‌زنی‌هایی از مفسرین بدانیم، بلکه چنین تفسیری به صراحت در احادیث معتبری که جای تأویل یا تضعیف ندارند، آمده است![٤٨]

"اما عمده مشکل این آیه جایی است که ادعای مسلمانان مبنی بر عدم تحریف قرآن را زیر سوال می برد. این مشکل از آنجا برآمده که مفسرین بزرگ قرآن و اربابان روایت و حدیث نقل کرده اند بسیاری از صحابه و امامان، آیه فوق را بنحو دیگری می خوانده اند."

برخی گمان کرده‌اند که اگر روایتی ببینند و در آن قرائتی مخالف با آن‌چه در مصاحف است باشد، دلیلی بر تحریف قرآن کریم یافته‌اند، و در حقیقت اگر از عقل خود برای چیزی بیشتر از نوشتن بهره برده بودند، به ناموفق‌بودن چنین اشکالی پی می‌بردند!

---

٤٤. محمد، آیه‌ی ١٧: «و[لی] آنان که به هدایت گراییدند [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاری‌شان داد.»

٤٥. مریم، آیه‌ی ٧٦: «و خداوند کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید، و نیکیهای ماندگار، نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر و خوش‌فرجام‌تر است.»

٤٦. النساء، آیه‌ی ٦٩: «و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.»

٤٧. برای نمونه بنگرید به: البرهان في علوم القرآن، ج ٢، ص ١٩٥؛ الإتقان، ج ٣، ص ٦٢

٤٨. از روایات جمعی از صحابه از پیامبر ﷺ ثابت شده و در تفسیر ابن ابی حاتم (١/٣١)، اجماع مفسرین بر این تفسیر نقل شده است، پس مجالی برای شک باقی نمی‌ماند والحمد للّه تعالی.

معنای تحریف قرآن چیست؟ قرآن کریم در زمان رسول خدا ﷺ از طریق وحی نازل می‌شده و نسخ نیز در بعضی آیات رخ می‌داده و ثابت است که قرآن کریم بر هفت حرف نازل شده است، بنابراین آنچه که مربوط به زمان ایشان باشد، در این اصطلاح نمی‌گنجد، در نتیجه اصطلاح تحریف قرآن تنها به زمان پس از وفات ایشان مرتبط می‌شود؛ بعضی از غلات[۴۹] معتقد بوده‌اند که صحابه پس از وفات پیامبر ﷺ، نصوصی را کتمان، آیاتی از قرآن را حذف و بعضی را هم تغییر داده‌اند[۵۰]، بنابراین این زیاده، نقصان و تغییر باید پس از وفات ایشان واقع شود تا «تحریف» نامیده شود، اما آنچه از قبل بوده باشد، دیگر تحریف نام نمی‌گیرد! همچنین این سخن معترض: *"بسیاری از صحابه"*، مجازفه‌ای به تمام معناست و هرگز قادر به اثبات چنین چیزی نخواهد بود، اما آیا این روایت می‌تواند محرف‌بودن قرآن کریم را اثبات کند؟! در پاسخ می‌گوئیم: صحابه‌ی پیامبر ﷺ جماعتی بسیار بزرگ بوده‌اند و بعضی از اهل علم تعداد آنان را صد و چهارده هزار نفر دانسته‌اند[۵۱] و شکی نیست که این عدد از باب حصر عدد آنان نیست، و کعب بن مالک رضی الله عنه فرموده است: «مسلمانان بسیار زیادی همراه پیامبر ﷺ بودند که هیچ کتابی [اسامی] آنان را جمع نمی‌کرد!»[۵۲]، و آنان روزانه به تعداد زیادی سوره‌ی فاتحه را در نماز و غیر آن می‌خوانده‌اند و به نسل بعدی می‌آموخته‌اند و همین‌گونه به ما رسانده‌اند، پس چنین نقلی متواتر و قطعی است و به اندازه‌ی خردلی جای شک باقی نمی‌گذارد و اگر قرار بر این باشد که یکی از این دو نقل (یعنی قرآن کریم و قرائت مورد ادعای معترض) مورد خدشه قرار گیرد، آن قرآن کریم نیست، چرا که قرائت متواتر با خبری واحد خدشه‌دار نمی‌شود و این عقلاً واضح است!

" زمخشری مفسر بزرگ قرآن که تفسیر او از حیث ادبی بسیار معروف است متوجه این اشتباه رسم الخطی شده است. او در تفسیرش ابتدا اشاره می کند که درستش استفاده از کلمه "السراط"است، ولی در ادامه می آورد (و این که سین در اینجا به صاد تبدیل شده به دلیل طا است) که دلیلش چندان قابل قبول نیست."

تا اینجای مطالب همین مانده بود که جناب استاد (!) بر أبی‌القاسم زمخشری که از ائمه‌ی لغت است، استدراک کند! باید گفت که در کلام زمخشری هیچ اثری از اینکه او قائل به اشتباه‌بودن «صراط» باشد، وجود ندارد، بلکه «صراط» را از لغت قریش دانسته و برای قلب سین به صاد دلیلی آورده که معترض آن را نفهمیده است، و نیز ندانسته که «سراط» *"درستش"* نیست، زیرا درست در مقابل اشتباه می‌آید و می‌توان گفت «سراط» اصل آن است که خود از

---

۴۹. الفصل في الملل والأهواء والنحل، ابن حزم الأندلسي (٤٥٦ هـ)، مكتبة الخانجي، ج ٤، ص ۱۳۹
۵۰. التفسير والمفسرون، محمد السيد حسين الذهبي (۱۳۹۸ هـ)، مكتبة وهبة، ج ۲، ص ۲۷
۵۱. التقريب والتيسير، ص ۹۳
۵۲. امام بخاری (٤٤١٨) آن را روایت کرده است.

جمله وجوه در قرائت محسوب شده[٥٣] و جالب آنکه امام ابن منظور ﷺ هر سه شکل را با هم آورده است[٥٤]، اما عجمی غیر متعلم باز هم اعتراض دارد!

در حقیقت قرآن کریم خود مرجع علمای لغت عرب بوده و حاکم است، نه اینکه به علوم لغت محکوم شود و اهل این علوم را مرجع خود گیرد، اما با این حال خواننده‌ی محترم را به کتب مربوطه ارجاع می‌دهیم تا بداند که ابدال سین به صاد در اینجا هیچ جای اشکال ندارد و مختص «صراط» هم نیست، همانطور که سین در «أسبغ»، «سلخ» و «سقر» هم به صاد ابدال می‌شود، و البته طاء تنها سبب نیست، بلکه قاف و خاء و غین نیز به همراه طاء از حروف استعلاء هستند![٥٥] پس آنچه تفسیر نقادانه نام گرفته، اشکالاتی به دور از دلیل و برهان و سخنانی مجرد از دلیل است!

"برخی از بزرگترین صحابه که خود حافظ قرآن و دارای مصحف بودند این سوره را جزو قرآن نمی دانستند. بعنوان مثال عبدالله بن مسعود معتقد بود سوره فاتحه جزو قرآن نیست" و می‌گوید: "آیات سوره فاتحه و اصالت این سوره در قرآن، از همان صدر اسلام مورد تشکیک بوده است ما و افراد محقق را کافی است".

برای آنکه به دنبال بهانه‌ای برای ترک حق یا نپذیرفتن آن باشد، کمتر از این هم *"کافی است"*، اما *"افراد محقق"* جز به حق راضی نمی‌شوند!

در ابتدای این نوشتار به احادیث صحیحی اشاره کردیم که پیامبر ﷺ از فضل سوره‌ی «فاتحةالکتاب» گفته‌اند و در اثبات اینکه این سوره جزء کتاب خداست، دلالت واضح داشته و جای «تشکیک» ندارد. اما آنچه از ابن مسعود ﷺ روایت شده، چند جواب دارد:

اولاً. بعضی از اهل علم اثر مذکور را باطل شمرده و صحیح نمی‌دانند.

ثانیاً. در آن اثر آمده است: «به ابن مسعود ﷺ گفته شد: چرا سوره‌ی فاتحه را در مصحف خود ننوشته‌ای؟ گفت: اگر آن را می‌نوشتم، با هر سوره‌ای می‌نوشتم!»[٥٦] و خواننده‌ی محترم می‌داند که این ارتباطی به ادعای معترض، یعنی *"معتقد بود سوره فاتحه جزو قرآن نیست"* ندارد، زیرا ننوشتن این سوره در مصحف‌اش دلالت بر آن ندارد که قائل به قرآنی‌بودنش نبوده باشد! امام ابن قتیبه ﷺ نیز بیان کرده که جمع قرآن بین لوحین از ترس شک و نسیان بوده است، و ابن مسعود ﷺ به دلیل کوتاهی سوره‌ی فاتحه آن را نمی‌نوشته، زیرا از علتی که مصاحف برای

---

٥٣. تفسير البغوي، أبو محمد البغوي (٥١٠ هـ)، دار إحياء التراث العربي، ج ١، ص ٧٥

٥٤. لسان العرب، جمال‌الدين الإفريقي (٧١١ هـ)، دار صادر، ج ٧، ص ٣٤٠

٥٥. شرح شافية ابن الحاجب، ركن‌الدين الأستراباذي (٧١٥ هـ)، مكتبة الثقافة الدينية، ج ٢، ص ٨٨٥؛ الممتع الكبير في التصريف، أبو الحسن الإشبيلي (٦٦٩ هـ)، مكتبة لبنان، ص ٢٧٣

٥٦. تفسير القرطبي، شمس‌الدين القرطبي (٦٧١ هـ)، دار الكتب المصرية، ج ١، ص ١١٥

آن جمع شدند، ایمن بوده، در هر نمازی خوانده می‌شده و یادگیری و حفظ آن بر هر مسلمانی واجب بوده؛ پس هرچند آن را از قرآن می‌دانسته ولی در مصحف خود نمی‌نوشته است.[۵۷]

ثالثاً. فرض کنیم که ابن مسعود ﷺ منکر این بوده باشد که این سوره جزء قرآن است، دیگران آن را ثابت می‌کرده‌اند و ثابت‌کننده بر نفی‌کننده مقدم، و آنکه دانسته بر آنکه ندانسته حجت است! اگر نفی یک نفر دلیل بر رد خبری باشد، چگونه اثبات صدها نفر موجب اثبات‌اش نباشد؟ سوره‌ی فاتحه با نقل متواتر به ما رسیده و اجماع بر قرآنی‌بودن آن منعقد شده است و همین جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد، والحمد لله ربّ العالمین.

---

۵۷. تأويل مشكل القرآن، ابن قتيبة الدينوري (٢٧٦ هـ)، دار الكتب العلمية، ص ۳۵